

الحمد الحی الخالق علی الفرائی

ای مادر ای مادر گشتم زار و مضطر
بعد از آرزو کنی بادیده خونین

ای مادر می زینب غمگین
آندر غم ایست می چسان بنشینم

جایی ترا خالی به غم میبینم
تو آن چنان گشتی می حنیفم
گویم با صد افغان مادر ای مادر جان
یگدم برم بنشین بادیده خونین

مادر تو رفیق به غم بنشین
این زینب زار است به حال خسته
هر دم کشته آه از جگر آهسته
چون طایره بی بال و پرواز گشته
محریت سپه پوش مادر گریخته خاموش
برحاله می بینی بادیده خونین

بعد از تو ای مادر بغم و صالم
گر دیده و مادر شما حلالم
ایکاش میدیدی چه شد بحالم
نالان غمگین و دل پر ملالم
کاشی ای بنیت خاتم می همیت آیم
مینالم غمگین بادیده خونین

دالم ستمها دیدی از ستمگر
دالم که بهلوت شکست ای مادر
دالم که گشته محنت پس در
صفت جگویم از جفا کافر
رویت گشته نیلی از صفت سیلی
از جور بد آئین بادیده خونین

منرا یکی بسوزد ای مادر جان
بعده ترسم سوز غم از این دوران
بایم علی از هر تو شد حیران
سبطی تو در ماتم و دل نالان
آتش ای اعدا سوزان دلها
در غصه محبت بادیده خونین

مادر شده زوزه سفیده می تار
مادر پس از تو دیده ام شد خونبار
تا زنده ام میکم جور اشرار
کی میل زینب گردیده گرفتار
رفتی در جوانی با چه ناتوانی
بهره یاری دینی بادیده خونین

ای مادر ای مادر بچسان تر
گویم شد دیداره هر دو دیگر
آندر بزه بابت بروز محشر
دارم شکایتها به آن پیمبر
شد فرائی نظمی بهر آسده شفیعی
آن ختم النبیین بادیده خونین